

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

شیتاب

۰۸ دسمبر ۲۰۱۱

## قربانگاه من

عاشورا که سنت و ارانه و در این نزدیکی با آمیزه ای از میلان در کوچه ها و پس کوچه های کابل و دیگر شهر ها روز خاصی است، نمی بایست عجین خون و درد کودکان و ناله مادران بینوا می شد . مردم افغانستان که در خوش پنداری و نیک بینی شان هرگز خشونت و پلشتی را آمیزه نداشتند چگونه است که با سرازیر شدن کتاب های چاپ قصه خوانی پشاور و نسل سرگشته و ماتم دیده اش هنوز خون می دهد و مسجدش به قربانگاه و زیارتکده اش به ماتم سرا مبدل گشته است .

از سال های پسین دیگ حلوانی بود و ختم و خیراتی ، تعزیه خوانی بود و صلوات و بالاخره شله برنج خوش رنگ کهربائی با ترکیب پسته سبز که با تبرک دعا به روح رفته عزیزان هر خانواده در سر هر خوان و با بانگ صبحگاهی ترنگ دلپذیر کفگیر سپید مویان خانه ها خاطرات را تداعی می کند .

در تکیه خانه ها نیز زنی بود که برخوانی قصه کربلا را عهده دار بود و دیگران هم گریه و درود هایشان را می فرستادند و مردینه ها نیز در ارجگزارای مراسم و برپائی راه و رسم شان بیشتر جنبه معنوی را در پیش چشم داشتند .

بعد از افت و خیز فراوان سیاست تنیده با مذهب در افغانستان و هفت گانه ها و هشت گانه های خاوری و باختری مان که دست سرنوشت زمام امور را به دستشان جسته گریخته داد و بعد از سکون مقرون به مرگ طالبانی و بعد دموکراسی باد آورده، دیگر معرکه داران روضه ها و تکیه خانه ها بیشترک رنگ و بوی بیشتر دیکته شده و نیمه دیگر سیب همسایه گردید که برای شیعیان افغانستان تازه و بکر بود و نیز برای آنانی که شیعه نبودند اندک پرسش بر انگیز و اعجاب آور .

قمه زنی ها و زنجیر زنی هائی که بدن های خونین و مالین را همراه دارد و گسترده گی عظیم نیمه ای غرب شهر را سیاه پوش و بعضا برآشفته می سازد با مکتب خوانده های بعضا طوطی گفتار چاشنی حد اقل ده ساله ای است که به مذاق کابلیان خوش آمده و نگرانی های مدرسه رفتگان همسایه دیگر را نیز برانگیخته است .

از قدیم گفته بودند ، دشمن چه کند چو مهربان باشد دوست ولی حیف و دریغ اینجاست که پس دوست کجاست و کیست؟

نمیدانم چرا پرداختن به حادثه خونین دیروز ردیفی از وجیزه گونه هائی را که این جا و آن جا خوانده بودم به ذهن می آورد و باری در تعریف جنگ گفته بودند که جنگ کشتن آدم هائیت که یک دیگر را هیچ نمی شناسند به خاطر آدم هائی که همدیگر را خوب می شناسند.

در افغانستان زخمی که خونابه مردمش پای هر دیوار و کنار هر راهی خشکیده است و خانه خانه وحشت جنگ و از دست دادن را تجربه کرده است و عقده گشائی های مذهبی یک بار با استشاره های هفت پرور و هشت گستر، پایتختش را به تلی از خاک بدل کرد باز دست های شیطانی به درگاه مسجد و منبر که برای مردم مقدس است و عزیز به دق الباب آمده است و هراس از این است که مبادا کم فهمی و کم اندیشی عوام را به کمک گرفته و صید دلخواه را به دام اندازند.

چه ابزاری بهتر از توده های جان نثار اما نا عاقبت اندیش مردم افغانستان که برای اعلای دین شان سپرانسانی و پرقدرت و محکمشان را در بازی بزرگ غرب با اتحاد شوروی سابق به گرو گذاشتند و آنچه نصیب گشت چاق شدن بیشتر شیخ و ملا و مفتی در همسایگی ها و حمای دیگر از خون.

در تقاص مذهب که میخ ها را به سرکوفتند و چشم ها را با سرش بستند. در رقص مرده خنده از ماورای سرحد می آمد خود فروخته های خودی در دلالی غیر عیش کردند و بیچاره ها مردند و بیچاره تر شدند .

در افغانستان هرگز مباد که جرقه ای به نام مذهب بلند شود که آتش در هیزم خشک انبار شده از سال های پسین خواهد افتاد و هرگاه مردم باز شوریده سری و نیندیشی را که بعید نیست با کمی فضیلت و بهروری از دانش با آن آغشته گردند برگزینند دیگر آب به آبدان دشمن همان است و جماعت بیخبر ما را سیل ویرانگر باژگون ساختن نیز همان

در تصویری از بی بی سی نمیشود دید و مشمنز نشد از وحشتی که در حق کودکان ما روا داشته اند و در شاهد عینی بود نمی شد که لرزش نفرت را از دیدن بدن های دو تکه کودکان و مادران و پارچه های کباب شده و سوخته تن هم میهنان احساس نکرد.

اما وحشت از چی معلوم است از سردرازی که این قصه دارد و نفرت از کی؟

سوالی گنگی که می دانیم جوابش را اما بیرون نمی دهیم کلامش را تا مبادا طالب جان بنیاد گرا که با مشاطه گری پاکستان چشم سرمه دیده اش را بسته و قلب آهنینش واژه وطن را در چوکات امارت بیرنگ یافته و کشته ها را مردار می خواند و کشته شدنش را شهادت با وعده محشور با حوران بهشتی و باکره های ماندگار می یابد.

این فکر های بیمار گونه سرهای خالی از روشنگری و تفکر می خواهد که مدرسه ها در پی آن اند و گند و افسارگسیختگی حکومتچیان ما این تساهل را چند چند گذشته ها کرده است.

هنوز باید مقدم بت شکن های بودای شهید را آذین بندان کنیم و شلاق به دستان پشمالو و سرمه چشم را گرامی داریم تا مبادا ، گرد ملال بر خاطر مبارکشان گرانی کند و کرنش و نرمش رئیس صاحب جمهور ما را که همچو افلاطون زمان در مشاوره با دلچک هایش تز مصالحه با طالبان را انتی تیز جنگ افغانستان یافته اند مقبول طبع لطیف شان نه افتد.

با انزجار نافرجام از این درنده خوئی و امید رستگاری مردم ما این طومار را که شرح آن از حوصله بیرون است در همین جا بسته و در غم خانه های مردم کابل و مزار و قندهار شریک و همرنگم

شیتاب

قوس ۱۳۹۰ کابل زخمی